



داستان کوتاه : عشق دلیل نمیخواهد !

www.lovekade.com

یک بار دختری در حین صحبت با پسری که عاشقش بود ،

ازش پرسید : چرا دوستم داری ؟ واسه چی عاشقمی ؟

دلیلشو نمیدونم... اما واقعا دوست دارم...

تو هیچ دلیلی رو نمیتونی عنوان کنی !

پس چطور دوستم داری ؟

چطور میتونی بگی عاشقمی؟

من جدا دلیلشو نمیدونم !

اما میتونم بهت ثابت کنم...

ثابت کنی؟ نه ! من میخوام دلیلتو بگی...

باشه.. باشه !!! میگم...

چون تو خوشگلی ، صدات گرم و خواستنیه ، همیشه بهم اهمیت میدی ،

دوست داشتنی هستی ، بخاطر لبخندت...

دختر از جواب های اون خیلی راضی و قانع شد...

متاسفانه چندروز بعد ، اون دختر تصادف وحشتناکی کرد و به حالت کما رفت...

پسر نامه ای رو کنارش گذاشت با این مضمون :

عزیزم ، گفتم بخاطر صدای گرمت عاشقتم اما حالا که نمیتونی حرف بزنی ، میتونی؟ نه !



پس من دیگه نمیتونم عاشقت بمونم.

گفتم بخاطر اهمین دادن ها و مراقبت کردن هات دوست دارم اما حالا که نمیتونی برام اونجوری باشی ! پس منم نمیتونم دوست داشته باشم.

گفتم واسه لبخندات ، برای حرکات عاشقتم اما حالا نه میتونی بخندی نه حرکت کنی پس منم نمیتونم عاشقت باشم !

اگه عشق همیشه دلیل میخواد مثله همین الان ،

پس دیگه برای من دلیلی واسه تو بودن وجود نداره

عشق دلیل میخواد؟؟ نه ! معلومه که نمیخواد !!

پس من هنوز عاشقتم...

عشق واقعی هیچ وقت نمی میره...

این هوس هست که کمتر و کمتر میشه و از بین میره...

عشق خام و ناقص میگه : «من دوست دارم چون بهت نیاز دارم»

ولی عشق کامل و پخته میگه : « بهت نیاز دارم چون دوست دارم»